**جلسه 71**

**دو‌‌شنبه - 02/12/۹۵**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث به اینجا رسید که عرض کردیم در روایات استتار قرص یک روایت صحیحه صریحه پیدا کردیم که قابل توجیه نیست و آن، صحیحه داوود بن فرقد هست: قال سمعت ابی یسأل اباعبدالله علیه السلام عن وقت المغرب، امام فرمود اذا غاب کرسیها، سؤال کرد و ما کرسیها؟ قال قرصها، گفت متی یغیب قرصها؟ قال اذا نظرت الیه فلم تره. داوود بن فرقد توسط نجاشی توثیق شده و لذا حدیث، صحیح است.

[سؤال: ... جواب:] پدر مهم نیست. چون داوود می‌‌گوید سمعت ابی یسأل نه سمعت ابی سأل، سمعت ابی یسأل، شنیدم پدرم داشت می‌‌پرسید، یعنی حاضر بودم و سماع کردم این مطلب را.

در مقابل در طائفه ثانیه که دال بر زوال حمره مشرقیه هست، ما عرض کردیم روایت صحیحه عبدالله بن وضاح هم ظاهرا صریح است، یعنی قابل حمل نیست بر این‌که زوال حمره مشرقیه صرفا اماره بر استتار قرص است در فرض شک، بلکه کالصریح است در این‌که استتار قرص کافی نیست و زوال حمره مشرقیه لازم هست.

اگر این دو نص تعارض کنند و تساقط کنند، ما رجوع می‌‌کنیم به بقیه ظهورات که ما به نظرمان جمع عرفی این بود که استتار شمس حمل می‌‌شود بر مرتبه خاصه‌ای از استتار که ملازم است با زوال حمره مشرقیه. طبعا باز نتیجه می‌‌شود نظر مشهور.

ولی اگر کسی گفت برای ما این جمع عرفی واضح نیست و یا این‌که بعد از تعارض نصین رجوع کنیم به ظهور این هم برای ما واضح نیست، ما نمی‌دانیم کبرای مرجعیت ظهور بعد از تعارض النصین، درست است یا درست نیست، یا این‌که از جهت صغری نمی‌دانیم که جمع عرفی اقتضاء می‌‌کند آنچه را که ما می‌‌گوییم: حمل بر مرتبه‌ای از استتار شمس که زوال حمره مشرقیه می‌‌شود و یا حمل بر علامیت زوال حمره مشرقیه، نوبت می‌‌رسد به رجوع به عام فوقانی.

عام فوقانی ادعا ممکن است بشود اتموا الصیام الی اللیل است. آقای خوئی ادعا می‌‌کنند عرف نظر دارد، طلوع شمس را ابتداء روز می‌‌داند، غروب آفتاب را انتهاء روز و ابتداء شب می‌‌داند، اتموا الصیام الی اللیل عرف تا آفتاب غروب کرد افطار می‌‌کند می‌‌گوید من تا شب روزه گرفتم و بالملازمة می‌‌گوییم نماز ظهر و عصر هم تا همین وقت است نماز مغرب هم از همین وقت به بعد است.

ولی انصاف این است: برای ما واضح نیست که عرف یک ارتکاز روشنی داشته باشد در ابتداء روز و انتهاء روز. شاید عرف ابتداء روز را روشن شدن هوا بداند و انتهاء روز را تاریکی هوا. واضح نیست که عرف یک دقیقه قبل از طلوع آفتاب بگوید هنوز شب است آفتاب که آمد بالا بگوید روز شد.

[سؤال: ... جواب:] این را قبلا هم گفتیم الان هم می‌‌گوییم طلوع فجر عرف می‌‌گوید هنوز شب است اما وقتی هوا روشن شد دو دقیقه یک دقیقه قبل از طلوع آفتاب هنوز شب است آفتاب که بالا آمد روز شد؟ یک دقیقه قبل از استتار قرص هنوز شب نشده است، یک دقیقه بعد از استتار قرص عرف بگوید که شب شد؟ این برای ما واضح نیست.

[سؤال: ... جواب:] ما واضح نیست برای‌مان ‌که آیا مبدأ نهار طلوع شمس است و مبدأ لیل غروب شمس، یا مبدأ نهار روشن شدن هوا است، بطور واضح هوا کاملا روشن بشود که دقائقی قبل از طلوع آفتاب هست و ابتداء شب هم شاید آن وقتی است که هوا تاریک می‌‌شود که مصادف هست با زوال حمره مشرقیه.

و لذا اتموا الصیام الی اللیل نمی‌تواند مرجع عام فوقانی باشد؛ باید رجوع کنیم به اصل عملی.

کل ذلک مع غمض العین عما سنذکره که روایت عبدالله بن وضاح ترجیح دارد چون مخالف عامه است. ما فعلا مماشاتا با آن‌هایی که می‌‌گویند آقا! ما برای‌مان واضح نیست این‌ها جمع عرفی دارند، ندارند، برای ما واضح نیست، ترجیح به مخالفت عامه را هم در سندش مناقشه می‌‌کنند مثل صاحب مبانی منهاج الصالحین، حالا می‌‌خواهیم بگوییم اگر نوبت به اصل عملی برسد چه می‌‌شود.

سه مبنا وجود دارد. خوب دقت کنید!‌ که فرق می‌‌کند بر اساس این سه مبنا اصل عملی.

مبنای اول این‌که بگوییم نسبت به نماز ظهر و عصر برائت جاری می‌‌کنیم از تضیق وقت؛ می‌‌توانیم نماز ظهر و عصر را در این یک ربع بین استتار قرص و زوال حمره مشرقیه بخوانیم. ولی نسبت به نماز مغرب و عشاء استصحاب عدم وجوب جاری می‌‌شود و استصحاب عدم وجوب مرحوم آقای خوئی فرمود جلوی تمسک به اصل برائت را می‌‌گیرد، می‌‌گوید حق ندارید الان نماز مغرب بخوانید. استصحاب عدم وجوب می‌‌گوید وقت وجوب از هنگام زوال حمره مشرقیه است؛ بالتبع وقت واجب هم از آن زمان است.

پس طبق این مبنا، نسبت به نماز مغرب و عشاء هم، ما در این یک ربع نمی‌توانیم نماز مغرب و عشاء بخوانیم. نماز ظهر و عصر می‌‌توانیم بخوانیم طبق اصل برائت، نماز مغرب و عشاء نمی‌توانیم طبق مبنای آقای خوئی که گفت استصحاب عدم وجوب حاکم است بر اصل برائت.

[سؤال: ... جواب:] استصحاب می‌‌گوید هنوز نماز مغرب و عشاء واجب نشده است در این یک ربع فاصله استتار قرص با زوال حمره مشرقیه. ... فرض این است داریم مبانی را بیان می‌‌کنیم نه این‌که کدام مبنا صحیح است. ... مرحوم آقای خوئی تصریح کرد گفت استصحاب عدم وجوب می‌‌گوید وجوب بعد از زوال حمره مشرقیه می‌آید پس واجب هم وقتش آن زمان است نه الان. این را در بحث زکات فطره تصریح کرد. و لذا اثبات می‌‌کند که وجوب از زوال حمره است اگر نوبت به اصل عملی برسد، پس واجب هم وقتش آن زمان است که ما گفتیم این اصل مثبت است. اشکال ما همین بود که این اصل مثبت است.

مبنای اول راجع به وقت نماز ظهر و عصر برائت جاری کرد، نسبت به وقت نماز مغرب و عشاء استصحاب عدم وجوب جاری کرد گفت حق ندارید در این فتره استتار قرص و زوال حمره مشرقیه نماز مغرب و عشاء بخوانید. نسبت به روزه استصحاب بقاء وجوب امساک جاری کرد. گفت استصحاب در شبهات حکمیه را من قبول دارم استصحاب می‌‌کنم بقاء وجوب امساک را؛ قبلا امساک واجب بود الان هم واجب است.

طبق این مبنای اول همه چیز به نفع مشهور تمام می‌‌شود.

و هکذا اگر بگوییم استصحاب موضوعی در شبهات مفهومیه جاری است. استصحاب عدم لیل می‌‌کنیم، استصحاب بقاء نهار می‌‌کنیم، نتیجه می‌‌شود همین مبنای اول.

[سؤال: ... جواب:] همه ابواب که مشابه این نماز هستند.

مبنای دوم این است که بگوییم مثل مرحوم آقای خوئی، برائت از وجوب اتیان نماز ظهر و عصر در وقت قبل از استتار قرص جاری می‌‌کنیم پس می‌‌توانیم در این یک ربع بعد از استتار قرص نماز ظهر و عصر بخوانیم. استصحاب عدم وجوب نماز مغرب و عشاء طبق مبنای آقای خوئی می‌‌گوید نمی‌توانی نماز مغرب و عشاء را در این یک ربع بخوانی ولی در صوم آقای خوئی می‌‌گوید من استصحاب در شبهات حکمیه را که قبول ندارم.

اختلاف این مبنای دوم و مبنای اول در صوم است. می‌‌گوید من در صوم برائت جاری می‌‌کنم؛ استصحاب وجوب را قبول ندارم. برائت جاری می‌‌کنم از وجوب امساک در این یک ربع. این مبنای دوم است.

مبنای سوم مبنای ما هست. می‌‌گوییم برائت از وجوب اتیان نماز ظهر و عصر قبل از غروب آفتاب جاری است. می‌‌گوید می‌‌توانی در این یک ربع نماز ظهر و عصر بخوانی. برائت از وجوب تاخیر نماز مغرب و عشاء به بعد از زوال هم جاری است. استصحاب عدم وجوب حاکم بر این برائت نیست.

طبق این مبنای دوم و سوم اصل برائت‌ها تعارض می‌‌کنند و واجب می‌‌شود احتیاط. طبق مبنای دوم که مبنای آقای خوئی است اصل برائت در مورد نماز ظهر و عصر می‌‌گوید هیچ الزامی نداری نماز ظهر و عصرت را قبل از استتار قرص بخوانی. نماز ظهر و عصر را می‌‌خواهم ابتداء استتار قرص بخوانم، یک ربع هم وقت است، برائت می‌‌گوید می‌‌توانم قبل از استتار قرص نماز ظهر و عصر نخوانم الان بخوانم. این مقتضای اصل برائت است. طبق مبنای دوم که مبنای آقای خوئی بود اصل برائت در صوم می‌‌گوید می‌‌توانی همین الآن‌ که استتار قرص شده سفره افطار پهن کنی، افطار بخوری و علم اجمالی داریم یکی از این دو برائت خلاف شرع است. هم بتوانم نماز ظهر و عصر را الان بخوانم، هم بتوانم افطار بخورم؟ چه دینی است؟! یک لیوان بخور بعد نماز ظهر و عصرت را بخوان تمسکا بالبرائتین، خب این خلاف علم اجمالی است. و همین‌طور طبق مبنای سوم که مبنای ما هست برائت در مورد نماز ظهر و عصر می‌‌گوید می‌‌توانی الان نماز ظهر و عصر بخوانی. چون برائت می‌‌گوید مضیق نیست وقت نماز ظهر و عصر به قبل از استتار قرص.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است: از اول که واجب بود نماز ظهر و عصر، اما این‌که نماز ظهر و عصر را مقید باشی به این‌که حتما باید قبل از استتار قرص بخوانی این کلفت زایده دارد، کلفت زایده را برداشتیم. ... در این فرضی که نماز ظهر و عصر از اول وقت منجز شده است، این برائت از تضیق وقت نماز ظهر و عصر می‌‌گوید می‌‌توانی تاخیر بیندازی به ما بعد استتار قرص. از آن طرف برائت در مورد نماز مغرب و عشاء هم می‌‌گوید می‌‌توانی الان نماز مغرب و عشاء بخوانی طبق مبنای سوم. آن وقت یک روز، بعد از استتار قرص نماز ظهر و عصر می‌‌خوانم یک روز نماز مغرب و عشاء. نه اصلا همین یک روز، طبق اصل برائت اول نماز ظهر و عصرم را می‌‌خوانم، طبق اصل برائت دوم نماز مغرب و عشاء را بخوانم در این یک ربع. خب این‌ها خلاف شرع بیّن است. و لذا علم اجمالی منشأ تعارض اصول می‌‌شود و باید احتیاط کرد.

[سؤال: ... جواب:] از اول این برائت‌ها با هم درگیر هستند. از اول برائت از تضیق وقت نماز ظهر و عصر بما قبل استتار القرص جاری می‌‌شود و اثر دارد، اثرش جواز تاخیر نماز ظهر و عصر است بما بعد الاستتار. ... علم اجمالی تدریجی است؛ منجز است. ... حالا ما دیگه وارد بحث‌های تفصیلی نشویم که آقایان گاهی در کلمات‌شان اشاره می‌‌کنند. ما این‌ها را در اصول مفصل بحث کردیم. بالاخره نظر مشهور و مختار این است که برائت از تقید نماز ظهر و عصر بما قبل الاستتار جاری می‌‌شود. این را قبول کردند. اشکال نمی‌گوییم ندارد، ما خودمان اشکال کردیم، در بحث اقل و اکثر ارتباطی جواب‌هایی خواستیم بدهیم از اشکال، بالاخره آخرش به اینجا رسیدیم که این اصل برائت درست است کما هو المشهور. ... خب این‌ها را در اصول بحث کردیم و جواب دادیم. همینی که شما اشاره می‌‌کنید و من باز نمی‌کنم مراجعه کنید به اقل و اکثر ارتباطی یک تنبیهی باز کردیم راجع به برائت در این گونه موارد. و مشهور برائت را قائلند، ما هم قائل شدیم و لذا اینجا می‌‌شود مبتلای به علم اجمالی و تعارض می‌‌کنند و تساقط می‌‌کنند.

اما کل هذا مع غمض العین عن ترجیح صحیحه عبدالله بن وضاح. ما معتقدیم صحیحه عبدالله بن وضاح مخالف عامه که هست مسلم، روایات ترجیح به مخالفت عامه و لو حدودا پنج روایت است و این‌ها ضعف سند دارند عند بعض یا عند الکل ولی اولا مستفیض است. پنج حدیث راجع به این‌که خذ بما خالف العامة، علم به صدور پیدا نمی‌شود؟ همه این‌ها جعلی است؟ آخه چه داعی بر جعل داشتند؟ پنج حدیث مختلف از راوی‌ها مختلف. علاوه بر این‌که مقبوله عمر بن حنظله را ما تصحیح کردیم، گفتیم یزید بن خلیفه روایت نقل کرده در وثاقت عمر بن حنظله: اذا لایکذب علینا. امام فرمود عمر بن حنظله حدیث گفته؟ او دروغ نمی‌گوید. یزید بن خلیفه هم جزء مشایخ صفوان است که لایروی و لایرسل الا عن ثقة.

[سؤال: ... جواب:] اذا لایکذب علینا. یعنی اگر راوی عمر بن حنظله است، ان عمر بن حنظله اتانا عنک بوقت، قال اذا لایکذب علینا. یعنی چون درباره وقت نماز صحبت می‌‌کند دروغ نمی‌گوید ولی اگر راجع به رباخواری صحبت می‌‌کرد ممکن بود دروغ بگوید، آخه این عرفی است؟ اذا لایکذب علینا یعنی وقتی عمر بن حنظله دارد خبر می‌‌گوید دروغ نمی‌گوید؛ او راستگو است. یزید بن خلیفه هم که راوی این حدیث است جزء مشایخ صفوان است. و لذا عمر بن حنظله را ما قبول داریم.

روایت قطب راوندی هم سید ابوالبرکات بعید نیست که یک سندی است مکرر به کتب صدوق، السید ابوالبرکات و بعید نیست که انسان علم پیدا کند به وثاقت ایشان.

و لکن ما در روایت قطب راوندی تامل داریم. چون صاحب وسائل یک رساله‌ای پیدا کرده: رسالة فی اختلاف احادیث اصحابنا للقطب الراوندی، این رساله از رساله‌های معروفه نیست و روایاتش هم در کتب روائیه مشهوره نیامده.

آقای خوئی می‌‌گویند خب صاحب وسائل سند دارد به کتب، سند معنعن دارد به کتب، از استادش، او از استادش، تا قطب راوندی، قطب راوندی هم تا شیخ صدوق این حدیث را نقل می‌‌کنند.

ما که باور‌مان نمی‌شود. قرائنی پیدا کردیم، در خود همین قطب راوندی که صاحب وسائل این کتاب‌ها معنعن به دستش نرسیده. می‌‌گوید رأیت له رسالة اختلاف احادیث اصحابنا. رأیت. می‌‌گوید آقا! با فلانی ملاقات داشتی؟ می‌‌گوید دیدمش. یعنی چی؟ این دیدمش یعنی همین‌جور اتفاقی. برنامه ریزی بکنم، ملاقات بکند [که نیست]. اینجا هم اگر بناء باشد برنامه ریزی باشد از استادش رفته این کتاب‌ها را اخذ کرده، می‌‌گوید رأیت؟ ظاهر رأیت این است که یعنی من پیدا کردم.

علاوه بر این‌که صاحب وسائل قرائن زیادی هست که اجتهادی کتاب‌ها را پیدا می‌‌کند، حدسی پیدا می‌‌کند. یک رساله پیدا می‌‌کند نگاه می‌‌کند می‌‌بیند خطوط علماء هست، متنش هم که متن خوبی است پس ان‌شاءالله درست است، کتاب نوادر را، النوادر احمد بن محمد بن عیسی اشعری را نگاه کنید ببینید چه جور صاحب وسائل ابتدائش کتبه الحر، چه جوری این کتاب را تایید می‌‌کند. بله، این کتاب را پیدا کردم، خطوط علماء در آن بود، مقابله کردم با بعض نسخ دیدیم خوب است، نگاه کنید! اصلا حرف از این نمی‌زند که وصل الیّ هذه النسخة من طریق استادی و هو عن استاده الی احمد بن محمد بن عیسی، همچون چیزی نمی‌گوید.

[سؤال: ... جواب:] صاحب وسائل اینقدر که شما فکر می‌‌کنید قوی برخورد نمی‌کند در مباحث علمی. مرحوم نوری، صاحب مستدرک می‌‌گوید که یتشبث الی اثبات صحة الکتب بادلة تقریبا ضعیفة، خلاصه این را می‌‌خواهد بگوید.

ولی مجموع پنج حدیث راجع به خذ ما خالف العامة علاوه بر صحت سند مقبوله عمر بن حنظلة مشکل را حل می‌‌کند.

این مرجح صحیحه عبدالله بن وضاح.

اما مرجح صحیحه داوود بن فرقد و روایات استتار قرص، شهرت ذکر می‌‌شود. حدود چهارده روایت داریم راجع به استتار قرص. ولی این طائفه ثانیه اینقدر روایت زیاد نیست؛ بعضی هایش هم که فلما رأی کوکبا قال هذا ربی، اول وقت نماز مغرب آن موقع بود که آن اصلا معلوم نبود مفادش چیه. روایات طائفه ثانیه آن‌هایی که ظاهر الدلالة بود کمتر بود از روایات طائفه اولی.

جوابش این است که آن روایات طائفه اولی [بر فرض] مشهور، اولا برخی از آنها قابل تفسیر بود. آن خبر یک‌دنده نص را باید حساب کنیم و الا آن خبرهایی که نرم هستند و قابل تفسیر هستند که غابت الشمس که تفسیر شده که اذا غابت الحمرة من هذا الجانب فقد غابت الشمس من شرق الارضها و غربها آن‌ها که مهم نیست؛ روایات صریح حالا ما یکی پیدا کردیم، ‌شما بگویید دو تا، سه تا، کل آن چهارده روایت که صریح نبود که طرف معارضه باشد.

علاوه بر این‌که طرف مقابل شاذ نادر نیست. شهرتی مرجح است که طرف مقابلش شاذ نادر باشد. شاذر نادر نیست روایات طائفه ثانیه. نه روایتا...

[سؤال: ... جواب:] اگر این طرف مجموع حساب می‌‌کنی خب آن طرف هم مجموع حساب کن. اگر فقط یک روایت حساب می‌‌کنی از این طرف از آن طرف هم یک روایت حساب کنی. شما در طائفه اولی چهارده روایت را می‌‌گویی شهرت خب طائفه ثانیه هم حدودا ده روایت بود، حالا بعضی هایش دلالتش ضعیف بود ولی هفت و هشت تایش که دلالتش خوب بود. خب این‌ها که شاذ نادر نمی‌شوند. و لذا ترجیح می‌‌دهیم به مخالفت عامه

[سؤال: ... جواب:] کی می‌‌گوید نگفته؟ آن روایت که می‌‌گفت شعار شیعه بوده که نماز مغرب را عند زوال الحمرة المشرقیة می‌‌خواندند. گفت کنا ندعو علیه و نقول هذا شاب من شباب اهل المدینة.

چند نکته در این بحث بگویم.

یک نکته این است که وقت نماز مغرب اگر زوال حمره مشرقیه بشود کما این‌که فتوی مشهور هست و در معاصرین هم امام فتوی دادند، احتیاط واجب نکردند، و لو امام در بحث مبیت به منی، احتیاط واجب کرده اول شب را بین غروب شمس و زوال حمره مشرقیه را احتیاط کرده اما در بحث نماز فتوی [دادند] احتیاطی در کار نیست. و در احیاء آقای زنجانی فتوی می‌‌دهند به ذهاب حمره مشرقیه.

[سؤال: ... جواب:] قدماء هم اختلاف داشتند. عده‌ای فتوی می‌‌دادند به استتار قرص و می‌‌گفتند ذهاب حمره علامت است. مثل این‌که بعضی کلمات شیخ طوسی هست. بعضی‌ها هم می‌‌گفتند معیار ذهاب حمره است.

این‌که وقت نماز مغرب ذهاب حمره مشرقیه باشد که مشهور فتوی می‌‌دهند، در مورد نماز ظهر و عصر هم آخر وقت نماز ظهر و عصر همین ذهاب حمره مشرقیه است. یعنی طبق نظر مشهور عمدا هم می‌‌شود تاخیر انداخت نماز ظهر و عصر را بعد از استتار قرص. چون آخر روز زوال حمره مشرقیه است. اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی المشرق فقد فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها؛ فرق نمی‌کند نماز مغرب با نماز ظهر و عصر. در صحیحه زراره و برخی روایات دیگر اصلا تصریح می‌‌کرد، می‌‌گفت وقت نماز ظهر و عصر تا غروب شمس، وقت نماز مغرب و عشاء از غروب شمس تا منتصف اللیل.

و لذا هر چه راجع به اول وقت نماز مغرب و عشاء گفتیم، مربوط به آخر وقت نماز ظهر و عصر هم می‌‌شود. و لکن ما چون شهامت نداریم، احتیاط می‌‌کنیم و مسئله را با احتیاط واجب به پایان می‌‌بریم. اما مقتضای صناعت همین است که قائل بشویم که ذهاب حمره مشرقیه آخر وقت نماز ظهر و عصر و اول وقت نماز مغرب و عشاء هست.

[سؤال: ... جواب:] کلا خوف ضیق وقت سبب وجوب مبادرت به نماز می‌‌شود. این ربطی به این بحث ندارد. در شبهه موضوعیه [بحث است] نه در شبهه حکمیه. خب شبهه حکمیه باید رجوع کنیم به ادله، دلیل لفظی، اصل عملی که بحثش را کردیم، مقتضای دلیل لفظی اگر این باشد که تا زوال حمره مشرقیه وقت نماز ظهر و عصر باقی است، همان‌ که امام و آقای زنجانی فتوی دادند، دیگه نوبت به بحث خوف نمی‌رسد، در شبهه موضوعیه که نمی‌دانم وقت تنگ است یا تنگ نیست، روایت می‌‌گوید واجب است مبادرت به نماز، آن، بحث دیگری است.

مطلب دوم این است: مرحوم وحید بهبهانی مایل شده که غروب شمس، استتار قرص وقت نماز مغرب هست.

خب حرفی نیست. همه آزادند در انتخاب رأی. ولی یک نقضی کرده به مشهور که قائل به زوال حمره مشرقیه هستند، گفتند آقایان مشهور! شما می‌‌گویید تا زوال حمره مشرقیه نشود، غروب شمس محقق نمی‌شود؟ غروب شمس به این است که حمره مشرقیه زائل بشود؟ خب بسم الله، بیایید! ملتزم بشوید: طلوع شمس هم به این است که حمره مغربیه آشکار بشود. اگر شما به خود خورشید اکتفاء نمی‌کنید، خب جرم خورشید را کافی نمی‌دانید برای صدق غروب، می‌‌گویید اثرش هم باید مثل خودش غائب بشود، اثرش حمره در مشرق است، خب غربت الشمس یعنی غربت الشمس بما له من الاثر، ‌خب طلعت الشمس هم یعنی طلعت الشمس بما له من الاثر، اثر طلوع شمس این است که حدودا ده دقیقه قبل از طلوع آفتاب یک سرخی در مغرب پدید می‌آید، باید بگویید نماز صبح قضاء شده. آخه نمی‌شود که.

یک عربی به او گفتند ما فعلک ابوک بحماره؟ گفت بائِه، گفتند چرا می‌‌گویی بائِه، گفت لم بائک تجر؟ تو می‌‌گویی بحماره، لم بائک تجر و بائی لاتجر؟ می‌‌گوییم جناب وحید بهبهانی! این فرمایش شما شبیه این داستان است. آخه چه ارتباطی با هم دارد؟ ما دلیل شرعی داریم در بحث غروب، شارع آمده می‌‌گوید معیار وقت نماز مغرب غروب الشمس و غیبوبة الشمس است من شرق الارض و غربها و این به آن است که ذهاب حمره مشرقیه بشود. اما در طلوع شمس شارع به همان فهم عرفی واگذار کرده که نماز صبح بخوان الی ان تطلع الشمس. اینجا تصرف نکرده در ظهور عرفی. ما برای چه از ظهور عرفی رفع ید کنیم؟ ما که نمی‌گوییم ظهور عرفی غربت الشمس یعنی غربت الشمس بما له من اثر الحمرة تا بعد نقض کنید بگویید طلعت الشمس هم یعنی طلعت الشمس بما له من الاثر فی المغرب. ما که ظهور عرفی را منکر نیستیم. می‌‌گوییم در یک جا شارع تعبد کرده در غروب شمس گفته مراد من از غروب شمس این مرتبه است که ذهاب حمره مشرقیه بشود اما در طلوع شمس تصرف نکرده. و لذا این نقض وارد نیست.

یقع الکلام فی منتهی وقت المغرب و العشاء که منتصف اللیل است. نیمه شب را چه جور تعیین کنیم؟

[سؤال: ... جواب:] راجع به ترجیح به صفات راوی، اصلا ترجیح به صفات راوی را قبول نداریم. دلیلش مقبوله عمر بن حنظله است و مرفوعه زراره. مرفوعه زراره که سند ندارد؛ غوالی اللئالی نقل می‌‌کند از کتب علامه. در هیچ کتابی از کتب علامه هم یافت نشد. مقبوله عمر بن حنظله هم راجع به قضاء قاضی است: الحکم ما حکم به اعدلهما. ... در ذیل بعد از این‌که می‌‌گوید سیدی! کلاهما عدلان مرضیان، امام فرمود ینظر الی روایتهم عنا. از این به بعد که این دو قاضی هر دو مساوی هستند از حیث عدالت و فقاهت و اصدقیت، برو به مستند قضائی‌شان نگاه کن خودت بررسی کن. المجمع‌علیه بین اصحابک یؤخذ به و یترک الشاذ النادر فان المجمع‌علیه لاریب فیه قلت کلاهما مشهوران حضرت فرمود خذ ما خالف العامة ما خالف العامة ففیه الرشاد. خب این ظهورش این است که اصلا حدیثی که مخالف عامه است تعارض کرد با حدیث موافق عامه فیه الرشاد. این دیگر مختص به قضاء قاضی نیست. ولی اولش کاری به مستند قضائی این دو قاضی ندارد، می‌‌گوید ترجیح می‌‌دهیم به صفات قاضی؛ ربطی به صفات راوی ندارد. علاوه بر این‌که ما عرض کردیم در طائفه اولی صحیحه داوود بن فرقد مهم است؛ بقیه‌اش که قابل تفسیر بودند.

اما راجع به منتصف اللیل: منتصف اللیل، صاحب عروه می‌‌گوید که روشن نیست که آیا از غروب آفتاب حساب می‌‌شود تا طلوع فجر؟ یا از غروب آفتاب حساب می‌‌شود تا طلوع آفتاب؟ حدودا سه ربع فرق می‌‌کند.

اگر شما بین الطلوعین را یک ساعت و نیم حساب بکنید که بعضی از ایام سال یک ساعت و نیم است، حدودا سه ربع فرق می‌‌کند. اگر قائل شدیم منتصف اللیل ما بین غروب الشمس الی طلوع الشمس است، دوازده ساعت بعد از اذان ظهر می‌‌شود نیمه شب. مرحوم آقای خوئی نظرش این است.

اما اگر گفتیم نیمه شب را بین غروب آفتاب و طلوع فجر حساب می‌‌کنیم خب سه ربع حدودا زودتر نیمه شب می‌‌شود. چون یک ساعت و نیم ما بین الطلوعین کم می‌‌شود از محاسبه.

صاحب عروه احتیاط کرده. ولی مشهور قائل هستند که انتهاء شب چون طلوع فجر است و طلوع فجر مبدأ روز هست و لذا نظر دوم را قائلند که منتصف اللیل ما بین غروب الشمس الی طلوع الفجر هست.

آقای خوئی استدلال کرده برای نظر خودش به ادله‌ای. اولین دلیلش عرف است. می‌‌گوید آقا! کدام عرفی اذان صبح که بشود می‌‌گوید روز شد؟ آقا! اول روز بیا در خانه ما قرضم را می‌‌دهم، اذان صبح که شده نماز صبحش را نخوانده آمده زنگ می‌‌زند، می‌آید این بدهکار می‌‌گوید آقا! در این وقت شب چه خبره؟! صبر کن! روز بشود. عرف طلوع فجر را روز نمی‌داند و شارع هم تصرفی ثابت نشده که در مفهوم عرفی شب و روز کرده.

این دلیل اول آقای خوئی. تامل بفرمایید ان‌شاءالله تا فردا.